

میثم ریاحی

... و درد همین صدای خوش گنجشک
کنسرتی که به روی میز ، استکان را در دست می نشاند
و انسانی
که پای پیاده را می برد
به ملاقات شبی که در بیمارستان بستری است
همراه دستانی که زانو زده اند در باران
به رنگ دیواری سبز
و عریانی یعنی ...
درد، همین نشستن در چشم است
ایستادن در خیابانی که یک شهر
در آن خوابیده و
خواب بیداری پروانه می بیند
پروانه ای در باد
بادی که از سمت اُردی بهشت
می وزد و
چه لطافتی است
بوییدن هوایی که در شیر می دود
خوابیدن در خواب این خرگوش آویزان ...